

دلالت‌های فقهی قرآن در موضوع فرزند خواندگی

دکتر سید محسن آل نبی (ایران)^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۰

فرزند خواندگی ریشه‌ای دیرینه دارد و در فرهنگ‌ها و رسوم گوناگون مصادیق و گونه‌های مختلفی از این پدیده نمود یافته است. قرآن کریم از دو منظر به این موضوع ورود کرده است. از سویی به گفته مفسران، این تنوع و تکثر مصادیق را مورد اشاره قرار داده و از سوی دیگر با توجه به اهمیت این پدیده در حیات اجتماعی به برخی از احکام و مقررات شرعی پیرامون آن ورود کرده است. تشریع قرآنی در موضوع فرزند خواندگی بدیع و منفک از نظام باورها و ارزشی دوره قبل از اسلام است و در بردارنده احکام خاصی است. این مقاله ضمن اشاره به بعد اول، با ارجاع به نگاه مفسرین و فقهاء در صدد واکاوی دلالت‌های فقهی قرآن در موضوع فرزند خواندگی است. عدم جواز انتساب فرزند خوانده به فرزند پذیر، عدم محرمیت، عدم وجوب نفقه، ارث نبردن فرزند خوانده از پذیرنده و جواز وصیت برای فرزند خوانده از احکام فقهی برآمده از قرآن کریم است.

واژگان کلیدی: فرزند خواندگی، فرزند حقیقی، فقه، تفسیر، قرآن

^۱ استاد مدعو - مربی - گروه فقه و اصول - دانشکده فقه خانواده - جامعه المصطفی (ص) - دانشگاه مجازی المصطفی (ص) - قم
دانشگاه مجازی المصطفی (ص) <mailto:smallnabi@ut.ac.ir>

طرح مساله

فرزند خواندگی ریشه‌ای دیرینه دارد و در فرهنگ‌ها و رسوم گوناگون مصادیق و گونه‌های مختلفی از این پدیده نمود یافته است. انگیزه‌های مختلفی از قبیل نیازهای عاطفی، مسائل اجتماعی همچون تفاخر، عصبیت و تمایل به اثر گذاری بیشتر در اجتماع، و نیز نگاه اقتصادی و تقویت نیروی کار و ... از عوامل روی آوردن افراد به پدیده فرزند پذیری بوده است. به اعتبار ابتلاء و اهمیت آن در زیست اجتماعی، قرآن کریم و روایات تفسیری به این موضوع ورود کرده است و احکام و مقررات مرتبط با این پدیده را تشریح نموده است. تشریح قرآنی در موضوع فرزند خواندگی بدیع و منفک از نظام باورها و ارزشی دوره قبل از اسلام است و در بردارنده احکام خاصی است که در مقاله به آنها اشاره می‌شود. ابتدا به جهت دوری از خلط مباحث و تبیین درست و منطقی، به بررسی واژه فرزند خوانده و تعریف آن اشاره می‌شود.

فرزند خوانده

«فرزند» به معنای ولد و نسل اعم از دختر و پسر (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۵۰۵۳/۱۰) و «خواندگی» اسم و به معنای قبول آمده است. «فرزند خواندگی» به معنای آن است که فردی را دیگری به فرزندپذیری می‌باشد. (همان) مترادف این کلمه در لغت عرب تبنی است (ازهری، ۱۴۲۱: ۸۰/۳؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵: ۳۰۷/۴) و در قرآن از واژه دعی استفاده شده است. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۱۹/۳) دعی و یا فرزند خواندگی در فقه (انصاری، ۱۴۲۹: ۲۳۴/۳؛ مشکینی، ۱۳۹۲: ۱۲۶) به فردی اطلاق می‌شود که از دیگری متولد شده است اما انسان او را تحت تربیت خود قرار می‌دهد و مانند فرزند به خود منسوب می‌کند. (فاضل جواد، ۱۳۶۵: ۳۳۸/۳-۳۳۹) حال چه نسب آن فرد مشخص باشد همانند یتیم و چه این که نسب او مجهول باشد همانند طفلی که گم شده است و بعد از یافت شدن، کسی او را به عنوان فرزند خود برمی‌گزیند. (انصاری، ۱۴۲۹: ۲۳۴/۳) برخی مفسرین فرزند خواندگی را مربوط به پسران دانسته اند زیرا نگرش حاکم در گذشته این بوده است که قوام اجتماع به وجود مردان است و اولاد

حقیقی انسان، فرزندان پسر می‌باشند.^۲ چرا که بقای نسل نیز به بقای پسران است. همین اعتقاد منشا پیدایش عمل تبنی (فرزند خواندگی) شده است، یعنی اشخاص بی پسر، پسر دیگری را فرزند خود می‌خواندند و ملحق به خود می‌کردند و تمامی آثار فرزند واقعی را نسبت به او مترتب می‌کردند مثلاً به او ارث می‌دادند و از او ارث می‌بردند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲/۲۶۶)

با توضیحات گذشته روشن می‌شود که فرزند خواندگی در تقابل با فرزند حقیقی معنا می‌یابد. در کتاب نکاح و احکام الاولاد تصریح شده است که فرزند حقیقی کسی است که از فراش متولد گردد و در این رابطه اختلافی میان شیعه و سنی نیست. یعنی اگر زنی به واسطه مباشرت شوهر و پس از گذشت مدت شش ماه، فرزند کاملی را متولد کرد، به حکم شریعت و عادت بشری به شوهر ملحق می‌شود و مرد نمی‌تواند این فرزند را انکار و از خود نفی کند. (مفید، ۱۴۱۰: ۵۳۷) این فرایند موجب می‌شود که رابطه فرزند با والدین خود رابطه‌ای فطری و غیر قابل زوال باشد بر خلاف فرزند خوانده که قابل فسخ و زوال است لذا قانونگذار نیز به منظور حمایت از طفل و رعایت مصلحت وی و همچنین رعایت مصالح خانواده اصلی و خانواده پذیرنده کودک مواردی را برای فسخ سرپرستی پیس بینی کرده است.

آیات موضوعی

قرآن کریم از تعبیر فرزند خواندگی دو بار در سوره احزاب با واژه ادعیاء «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» (احزاب/۲۳، ۴) و آیه «لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجٍ أَدْعِيائِهِمْ» (احزاب/۲۳، ۳۷) و در دو آیه دیگر نسبت به حضرت موسی و حضرت یوسف با تعبیر «نَتَّخِذُهُ وَلَدًا» یاد کرده است. «أَوْ نَتَّخِذُهُ وَلَدًا» (قصص/۲۸، ۹ و یوسف/۱۲، ۲۱) همچنین به گفته مفسرین آیه «وَحَلَالِ لُأَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (نساء/۴، ۲۳) تعبیر «مِنْ أَصْلَابِكُمْ» اشاره به فرزند نسبی انسان دارد در برابر فرزند خوانده که از دیگری تولد یافته است و در آن زمان میان

^۲. بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا بنوهن بنوا الرجال

اعراب شایع بود. برخی دیگر در ذیل آیه « وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ » (نساء/۴، ۳۳) از سعید بن مسیب نقل کرده‌اند که مقصود از آن، رعایت پسر خوانده‌ها است و در آیه دستور داده شده است که برای پسر خوانده‌ها چیزی وصیت کنند. (عاملی، ۱۳۶۰: ۳۹۰/۲) از مجموع آیات اشاره شده، شیوع این پدیده در میان ملل پیشین و سپس الغاء آن در شریعت اسلام و نیز برخی احکام فقهی قابل استفاده است که در ذیل به آنها پرداخته می‌شود.

الف: فرزند خواندگی در شرایع و ملل پیشین

جمعی از مفسرین و فقهاء بر آنند که در همه دوره‌های تاریخی فرزند خواندگی شایع بوده است و در نظام حقوقی بعضی ملت‌ها از قبیل اعراب، ایرانیان، رومیان و یونانیان به رسمیت شناخته شده و آثار حقوقی بر آن بار می‌شده است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲: ۱۸/۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۶۵/۲) قرآن کریم در دو مورد فرزند خواندگی حضرت موسی توسط فرعون «وَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكُ لَا تُقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (قصص/۲۸، ۹) و حضرت یوسف توسط عزیز مصر «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (یوسف/۱۲، ۲۱) را گزارش کرده است. بعضی مفسرین از این دو آیه شیوع پدیده فرزند خواندگی را در میان قوم موسی و یوسف استفاده کرده‌اند زیرا تعبیر «نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» اشاره به وجود یک رویه و سنت پذیرفته شده در میان آنان دارد. (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۱۰۸۰/۳)

ب: فرزند خواندگی در جاهلیت

فرزند خواندگی در جاهلیت نیز پدیده‌ای مرسوم بوده است و آنان فرزند خوانده را همانند فرزند حقیقی خود تلقی می‌کردند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲: ۱۸/۹) در برخی منابع تاریخی آمده است هنگامی که در ابتدای بعثت، مشرکین حمایت ابوطالب از پیامبر را بر نمی‌تافتند عماره بن ولید بن مغیره را نزد ابوطالب بردند و گفتند ای ابو طالب عماره بن ولید زیبا روترین و شاعرترین افراد ما است تو او را فرزند خوانده خود بدان و در مقابل، برادرزاده ات را که به دین تو و پدرانت پشت نموده، تسلیم ما کن (طبری، بی‌تا: ۳۲۶-۳۲۷) بعضی فرزند خواندگی زید بن حارثه توسط پیامبر را بر اساس همین رسم دانسته‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۱/۲۶۰) (نه این که پیامبر او را فرزند خوانده خود قرار دهد) برخی دیگر بر آنند که زید در ابتدا غلام خدیجه بود سپس او را به پیامبر بخشید و پیامبر او را آزاد کرد. (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۲/۱۳۰) بعد از شنیدن خبر آزادی او، حارثه پدر زید و عمویش کعب برای بازگشت او نزد پیامبر آمدند ولی زید تمایلی به بازگشت نداشت، از این رو پدرش قریش را شاهد گرفت و اعلام

کرد که از این پس زید پسر او نیست. پیامبر در واکنش به رفتار پدر زید، وی را فرزند خود دانست (ابن عاشور، همان؛ زرکلی، ۱۳۹۶: ۵۷/۳) و از آن پس او را «زید بن محمد» خواندند. (طبری، پیشین، ۴۹۶/۱۱؛ المراغی، ۱۳۷۱: ۱۲۶/۲۱) در آن هنگام هنوز ایشان پیامبر نبود. (ابن هشام، بی تا: ۲۴۸/۱)

ج: فرزند خواندگی برای خداوند

اعتقاد به فرزند داشتن خداوند از گذشته دور در میان ملل مختلف وجود داشته است تا آنجا که به پیروان برخی از ادیان و نیز مشرکین سرایت کرده و آنان برخی از افراد را به عنوان فرزند خداوند می خواندند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳۰/۱۶؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۲۳۵/۱) قرآن از یهود و نصاری و نیز مشرکین یاد کرده است که عزیر، عیسی و ملائکه را فرزندان خداوند می دانستند. (توبه/۹، ۳۱؛ صافات/۳۷، ۱۴۹) و در آیه دیگر یهود و نصاری خود را فرزندان خدا محسوب می کردند. (مائده/۵، ۱۸) همچنین در آیات مختلف دیگری به این اعتقاد اشاره و البته به صراحت آن را مردود اعلام نموده است. (از جمله مریم/۱۹، ۳۵؛ مومنون/۲۳، ۹۱؛ جن/۷۲، ۳؛ کهف/۱۸، ۳) که شان خداوند مبرای از آن است. «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ» (انعام/۶، ۱۰۰؛ نساء/۴، ۱۷۱)

در این که مراد از فرزند در آیات گفته شده چیست؟ نظر مفسرین متفاوت است. بیشتر مفسرین آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده/۵، ۱۸) را مربوط به فرزند خوانده دانسته اند (قرائتی، ۱۳۸۸: ۵۴/۳) زیرا آنان با روحیه برتری جویی و تفوق طلبی که داشتند با اعلام خود به عنوان فرزند خوانده خداوند، در صدد اثبات نزدیکی و داشتن رابطه متمایز با خداوند بودند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۷۴/۳۱؛ طباطبایی، پیشین: ۲۴۸/۵) همچنین از نگاه برخی تعبیر «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» (بقره/۲، ۱۱۵؛ یونس/۱۰، ۶۸) به معنای فرزند خوانده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۸۵/۷) نسبت به اعتقاد مشرکین در آیه «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ ابْنَاتٌ وَلَهُمُ الْبَنُونَ» (صافات/۳۷، ۱۴۸) و اعتقاد مشرکین به این که ملائکه دختران خدا هستند، برخی مراد از بنات را دختران حقیقی دانسته اند که از خداوند تولید یافته اند (طباطبایی، پیشین: ۲۴۸/۵) چنان که از آیه «وَلَدَ اللَّهُ وَلَدًا» (صافات/۳۷، ۱۵۲) نیز استفاده می شود

که مشرکین ملائکه را فرزندان حقیقی خداوند می‌دانستند که از او تولد یافته است (طباطبایی، همان: ۱۷۲/۱۷):

ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱۲۶/۹) در مقابل، برخی دلالت آیه را بر فرزند حقیقی نفی کرده‌اند. (طبرسی، پیشین: ۷۱۸/۸)

نسبت به آن دسته از آیاتی که یهود و نصاری، عزیر و عیسی را پسران خداوند می‌دانستند، برخی معتقدند که نصاری عیسی را فرزند حقیقی خدا می‌دانستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۲۹/۴) به گفته بعضی از ظاهر آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» و آیه بعد که می‌گوید «لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» استفاده می‌شود که هم یهود و هم نصاری، عزیر و عیسی را فرزند حقیقی خداوند تلقی می‌کردند. (قریشی، پیشین: ۲۳۴/۱) در نقلی از رسول خدا رسیده است که: خشم خداوند بر یهود و نصاری شدت یافت هنگامی که یهود عزیر و نصاری مسیح را فرزندان خداوند گرفتند. (بحرانی، ۱۴۱۵: ۷۶۷/۲) قمی در تفسیر خود از ابی الجارود از ابی جعفر امام باقر (ع) آورده است که: «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» بدین منظور گفته شده است که برخی از مسیحیان او را تعظیم نموده و در دل آن قدر بزرگ می‌دانستند که خیال می‌کردند او معبود و پسر خدا است. (قمی، ۱۳۶۳: ۲۸۹/۱) برخی دیگر بر آنند که فرزند خواندن عزیر توسط یهود به منظور تکریم و احترام نهادن به عزیر بوده است و در واقع قائل به الوهیت عزیر نبوده‌اند اما نصاری به الوهیت عیسی نظر داشتند. این مفسر این تمایز را از آیه بعد استفاده نموده است «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» که در آن بعد از اشاره به این که یهود و نصاری احبار (دانشمندان) و نصاری، راهبان را خدا گرفتند تنها نام عیسی بن مریم را ذکر کرده است که او را به عنوان رب خود تلقی کردند. (طباطبایی، پیشین: ۲۴۵/۹)

د: کفالت و سرپرستی

نوع دیگری از فرزند خواندگی که از گذشته تا کنون در جوامع اسلامی شایع بوده، عبارت است از سرپرستی و تکفل فرزندانی که یا والدین آنها مجهول و ناشناخته‌اند و یا از دنیا رفته و فرزندان آنها یتیم شده‌اند. در این معنا از کفالت و سرپرستی فرد، تعبیر به فرزند خوانده شده است و البته (بر خلاف فرزند خواندگی در دوره جاهلیت)

هیچ یک از احکام شرعی فرزندی از قبیل ارث، محرمیت و.. جاری نمی‌شود و طفل نیز فرزند نسبی دیگری محسوب می‌شود. (هاشمی شاهرودی، پیشین: ۲۴/۲۸۶) به عبارت دیگر دین اسلام به منظور رعایت عواطف انسانی و دستگیری از افراد بی سرپرست و تربیت صحیح این افراد و نیز رعایت حال کسانی که صاحب فرزند نشده‌اند، تبنی و کفالت را توصیه نموده است. از این رو برخی حکم به استحباب (همان) و برخی آن را واجب شمرده‌اند (رک: نجفی، بی تا: ۱۷۴/۱۷۳/۳۸؛ شهید ثانی، بی تا: ۲/۲۴۱) و حتی گفته شده است که فرد بخشی از مال خود را برای فرزند خوانده وصیت نماید تا در آینده به سختی نیفتد. (محبوب، ۱۹۹۳: ۴۶۶/۸) به گفته برخی مفسرین در قرآن نیز بدین معنای از کفالت در دو جا از سوره آل عمران به این معنای از فرزند خواندگی اشاره دارد. «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (آل عمران/۳، ۳۷) «وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (آل عمران/۳، ۴۴) به گفته مفسرین این دو آیه به ماجرای سرپرستی مریم توسط زکریا اشاره کرده است. (قمی، پیشین: ۱۰۲/۱، فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۱/۶) در نقلی از امام باقر علیه اسلام آمده است که هنگامی که مریم یتیم شد و پدر و مادر خود را از دست داد، زکریا به توسط قرعه به سرپرستی او انتخاب شد و این کرامت و فضیلتی برای مریم و عیسی است. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۷۳/۱) در صدر اسلام نیز این گونه از سرپرستی نسبت به ایتام رواج داشت و افراد زیادی که پدر و مادر خود را از دست داده بودند توسط دیگران سرپرستی و اداره می‌شدند. برخی از آیات قرآن به این موضوع پرداخته است و مسلمانان را به رعایت حال ایتام فرا می‌خواند. (نساء/۴، ۶)

فرزند خواندگی در اسلام

از برخی افراد به عنوان فرزند خواندگان پیامبر نام برده شده است. (طبری، پیشین) و در قرآن کریم موضوع فرزند خواندگی زید توسط پیامبر آمده است. مفسرین شان نزول آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب را مربوط به ازدواج زید با زینب بنت جهش و سپس طلاق او توسط زید دانسته‌اند که در نهایت پیامبر با مطلقه فرزند خوانده خود (زید) ازدواج کرد. (طوسی، بی تا: ۳۴۳/۸)

به دلیل شیوع فرزند خوانده گی در جاهلیت و رسوخ در فرهنگ اجتماعی آنان، قرآن کریم با تعبیر گوناگون در صدد نفی پدیده فرزند خواندگی برآمده است. ابتدا در آیه ۳ سوره احزاب فرزند خواندگی را رد و ملغی (حکیم، ۱۴۳۳: ۵۴/۳) و با صراحت گفته است که فرزند خواندگی از اسباب بنوت و فرزند نیست. «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» (احزاب/۳۳، ۴) و سپس می افزاید این باور، فقط بر زبان شما جاری می شود و در واقع اعتباری ندارد «ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ» برخی مفسرین دلیل رد فرزند خواندگی در این آیه را ممانعت از فرزند خواندن برخی افراد برای خداوند دانسته اند چنان که عیسی مسیح را فرزند خدا دانستند. (ابن عربی، پیشین: ۱۵۰۴/۳) در آیه بعد دستور می دهد که فرزند خوانده گان خود را به نام پدران حقیقی خود بخوانید چرا که به انصاف نزدیک تر است و اگر پدران آنان را نمی شناسید آنان برادران دینی و دوستان شما هستند و در هر حال فرزند شما محسوب نمی شوند. «ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ» (احزاب/۳۳، ۵) در نهایت در ادامه سوره احزاب آیه ۳۷ با نقل فعل پیامبر که ازدواج با مطلقه زید (فرزند خوانده پیامبر) بود آثار و احکام جاهلی فرزند خواندگی که همان عدم جواز ازدواج با همسر فرزند خوانده بود را نیز باطل اعلام می کند. «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا» (احزاب/۳۳، ۳۷) در نقلی از امام سجاد علیه السلام رسیده است که خداوند به پیامبر وحی کرد که او به زودی با زینب بنت جهش ازدواج خواهد کرد و نقلی دیگر از تزویج پیامبر با زینب توسط خداوند خبر داده است. (ابن عاشور، پیشین: ۲۶۱/۲۱)

برخی از مفسرین به دلیل حساسیت ازدواج با همسر فرزند خوانده در جاهلیت معتقدند آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب/۳۳، ۳۶) ابتدا در صدد زمینه سازی برای بیان حکم جواز ازدواج با همسر فرزند خوانده است چرا که آیه از لزوم تبعیت از قانون و دستور خدا و رسول او سخن می گوید و می خواهد به کسانی که به پیامبر اعتراض می کردند تذکر دهد که این مساله از شئون خدا و رسول خداست و شما حق مداخله ندارید. در آیه بعد «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ

زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» (احزاب/ ۳۳، ۳۷) از انعام و لطف خداوند و پیامبرش به زید سخن می گوید که اولاً پیامبر او را آزاد کرد و ثانیاً دختر عمه خود - زینب دختر جحش - را همسر او کرد. ادامه آیه از ترس پیامبر از مردم و پنهان داشتن مطلبی سخن گفته است و سپس می فرماید تنها خداست که باید از او ترسید. « وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » در دلیل ترس پیامبر مفسرین اقوالی را ذکر کرده اند اما از ذیل آیه که ازدواج پیامبر با زینب را نقل می کند معلوم می شود که دلیل خوف پیامبر از مردم این بود که این اقدام موجی از انتقاد را ضد پیامبر به همراه داشت و منافقان و یهودیان می گفتند: محمد ازدواج با زنان فرزند را حرام دانسته؛ ولی خود به آن پای بند نمانده است (واحدی، ۱۴۱۱: ۳۶۵؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴۴۸/۳) برخی مفسرین نزول آیه را در پاسخ به طعنه منافقان دانسته اند که می گفتند پیامبر با همسر فرزند خود ازدواج نموده است و آیه در رد این گفته آنان نازل شده است. (ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ۴۰۶/۴) از این رو خداوند ازدواج پیامبر با زینب را به خود نسبت داده است « فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا » (احزاب/ ۳۳، ۳۷) از این تعبیر به خوبی پیداست که گویی ازدواج با زینب از اراده و اختیار رسول خدا (ص) خارج بوده ، و خدا این کار را کرده و در ادامه هم می فرماید « وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا » کارهای خدا انجام شدنی است. در ادامه آیه به عامل این ازدواج اشاره شده و آمده است که ما او را به همسری تو در آوریم تا دیگران نیز نگران ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان نباشند و خواست خدا، شدنی است. « لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا » سپس در آیه ۴۰ همین سوره تأکید شده که محمد پدر هیچ کسی نیست « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (احزاب/ ۳۳، ۴۰)

احکام فقهی فرزند خواندگی

در فقه اسلامی بر فرزند خوانده هیچ یک از آثار فقهی از قبیل ارث، محرمیت، نفقه، وجوب اطاعت، ولایت، سیادت و... مترتب نمی‌شود. (مغنیه، ۱۴۲۱: ۳۷۰/۲؛ صدر، ۱۴۳۰: ۳۹/۵-۴۱) عدم ترتب این آثار از آیه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ» (احزاب/۳۳، ۴) استفاده می‌شود زیرا آیه در مقام نفی فرزند خواندگی مرسوم در جاهلیت است و با نفی اصل، احکام مترتب بر آن از قبیل ارث، محرمیت و... نیز ملغی می‌شود. در عین حال قرآن کریم به برخی از این آثار تصریح کرده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

عدم جواز فرزند خواندگی

فرزند خواندگی بدین معنا که انسان سرپرستی کسی را قبول کند و مانند فرزند خود امور مربوط به او را متکفل شود بدون این که او را فرزند واقعی خود تلقی کند و نیز احکام محرمیت و ارث و... را جاری نداند، مشروع و جایز است و قابل انکار نیست و بلکه در مواردی واجب تلقی شده است. چنان که مثلاً در مورد فرزند لقطه یعنی طفل گم شده ای که توسط فردی پیدا شده است در صورت خوف هلاک او سرپرستی و حضانت واجب کفایی است (نجفی و شهید ثانی، پیشین) به خوبی روشن است که حفظ حیات و جان فرد مبنای حضانت و سرپرستی قرار گرفته است. اما تبنی بدین معنا که فرزند پذیر فرزند خوانده را همچون فرزند حقیقی خود تلقی نماید و احکام فرزند واقعی را در مورد او نیز جاری بداند، ممنوع است. چنان که برخی به آیه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ» (احزاب/۳۳، ۴) استناد کرده‌اند و از لزوم انتساب فرزندخوانده به پدر اصلی خود سخن گفته‌اند. «ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ» ادعوه‌م به معنای انسبوه‌م آمده (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۲۵/۴) و لام در «لِأَبَائِهِمْ» لام اختصاص است یعنی تنها آنان را به پدران خود منسوب کنید. (طباطبایی، پیشین: ۲۷۵/۱۶) برخی از عالمان اهل سنت نیز می‌نویسد تبنی در اسلام حرام است، زیرا با حقیقت سازگاری ندارد. (وهبه الزحیلی، ۱۴۳۱: ۲۱/۲۳۶) در نقلی از عبد الله بن عمر آمده است که ما همواره زید بن حارثه را به عنوان زید بن محمد می‌خواندیم تا این که این آیه نازل شد

و از آن به بعد او را زید بن حارثه خطاب می‌کردیم. (ابن عربی، پیشین: ۳۷۹/۱) برخی دیگر گفته‌اند «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ» (احزاب/۳۳، ۴۰) در باره زید بن حارثه نازل شده است و آیه انتساب زید به پیامبر (ص) را نفی کرده است. (آل غازی، ۱۳۸۲: ۴۵۷/۵) به عبارت دیگر چنان‌که تبری و نفی نسب در اسلام حرام است و انسان حق ندارد از نسبش دوری جوید و خود را به دیگری نسبت دهد و در روایت ابن فضال از امام صادق علیه السلام به منزله کفر به خداوند عظیم دانسته شده است (حکیم، پیشین) همچنین انتساب فرزند به غیر والدین حقیقی او نیز پذیرفته نیست.

عدم محرمیت همسر فرزند خوانده

در آیه «وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (نساء/۲۳، ۴) که خداوند در صدد بیان محارم است، همسران پسران هر مرد را نیز جزو محارم برمی‌شمارد ولی آن را مقید می‌سازد که پسران باید از خود همان پدر باشند «مِنْ أَصْلَابِكُمْ» یعنی از صلب شما باشند بنا بر این حلیله فرزندخوانده‌ها محرم شما نیستند. از این رو وقتی که محرمیت نباشد ازدواج با آنان و یا همسران آنان نیز جایز خواهد بود. (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۲۴۲/۱۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۱۷۸/۷) قرآن کریم در ماجرای زید بعد از این که همسر خود را طلاق داد به ازدواج پیامبر با همسر مطلقه زید اشاره کرده است که در واقع این فعل پیامبر حاکی از جواز ازدواج با مطلقه فرزند خوانده است. «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا» (احزاب/۳۳، ۳۷)

ارث نبردن فرزند خوانده

به گفته برخی اسباب ارث در قبل از اسلام نسب و عهد (قرار داد) بود و عهد شامل حلف (سوگند) و تبنی می‌شد یعنی هر یک از پدر و فرزند خوانده در صورت فوت از دیگری ارث می‌برد. (فخر رازی، پیشین، ۵۰۸/۹) در نقلی آمده است که در قبل از بعثت و ماجرای زید پیامبر اشاره فرمود که گواه باشید که زید پسر من است. او از من و من از او ارث می‌برم. (ابن عاشور، پیشین: ۲۶۰/۲۱) این رویه با نزول آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي

کتاب الله» (انفال/ ۸، ۷۵) باطل گردید (قمی، پیشین: ۱۳۷/۱) و ارث منحصر در رابطه نسبی و سببی شد. همچنین در نقلی از سعید بن مسیب، آیه «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (نساء/ ۴، ۳۳) درباره الغاء حق ارث فرزند خوانده نازل شده است زیرا در قبل از اسلام فرزند خوانده از متوفی ارث می برد اما این آیه ارث را به نزدیکان و خویشان اختصاص داده است. (واحدی، پیشین: ۱۵۵) همین معنا در فقه نیز بازتاب یافته است و فرزند خوانده در طبقات ارث جایی ندارد. زیرا اسباب در ارث نسب و سبب محدود شده است. (مفید، ۱۴۱۰: ۶۸۰؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۱۲۳/۲-۱۲۴) و هیچ کدام شامل فرزند خوانده نیست. چنان که فرزند گیرنده نیز از فرزند خوانده ارث نمی برد.

عدم وجوب نفقه

به گفته فقهاء اسباب وجوب نفقه منحصر در سه مورد قرابت (والدین و فرزندان نسبی)، زوجیت و ملکیت (غلام و کنیز) است و در غیر این موارد پرداخت نفقه واجب نیست. (آبی، ۱۴۰۸: ۲۰۱/۲؛ خوانساری، ۱۳۵۵: ۴۸۵/۴) از انحصار نفقه در سه مورد استفاده می شود که پرداخت نفقه فرزند خوانده بر فرزند خواه واجب نیست.

وصیت برای فرزند خوانده

برخی از مفسرین در ذیل آیه «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» معتقدند که آیه در صدد نفی ارث بردن فرزند خوانده است اما وصیت به سهمی از اموال برای فرزند خوانده را مجاز شمرده است. (واحدی، پیشین: ۱۵۵) فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ» (نساء/ ۴، ۳۳) در مقابل جمع زیادی از مفسرین اهل سنت مراد از وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ را هم پیمان دانسته اند. زیرا در دوران جاهلیت، شخصی با دیگری پیمان می بست و می گفت خون من، خون تو، جنگ من، جنگ تو و صلح من صلح توست. من از تو ارث می برم و تو از من. با این پیمان یک ششم مال شخص، در موقع تقسیم میراث، به هم پیمانش تعلق می گرفت. (طبرانی، ۲۰۰۸: ۲۲۹/۲؛ ایجی، ۱۴۲۴: ۳۳/۵) برخی دیگر منظور از آن را مهاجرین و انصاری دانسته اند که با یکدیگر عقد اخوت می بستند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۴۰۴).

۱۴۹/۲) در روایتی از امام رضا علیه السلام مراد عقد امامت بیان شده است که خداوند بین ائمه علیهم السلام و شیعیان بسته است. (عیاشی، پیشین: ۲۴۰/۱) ضمن این که به نقل ابن عباس، مجاهد و دیگران آیه مربوط به اموال نیست بلکه مراد از نصیب، یاری کردن، خیر خواهی و حسن معاشرت است. (طوسی، پیشین: ۱۸۸/۳) البته آنچه در باب ارث و نفقه گفته شد نافی تامین هزینه فرزند خوانده توسط سرپرست و یا هبه بخش و یا همه اموال خود به فرزند خوانده نیست. چنان که در برخی مواد قانون مدنی مواردی چون تامین مخارج و هزینه های زندگی متعارف فرزند خوانده توسط فرزند خوانده ماده قانونی تلقی شده است و البته این امور ناشی از تعهد و قبول مسئولیت فرزند پذیر است و از این حیث مشروع دانسته شده است.

گناه نبودن انتساب فرزند خوانده در جایگاه فرزند از روی خطا و اشتباه

در سوره احزاب پس از بیان لزوم انتساب فرزند خوانده به پدر واقعی خود به بیان حکم خطا و اشتباه پرداخته است و می فرماید اگر به اشتباه فرزند خوانده را به غیر پدر حقیقی خود منتسب کردید باکی بر شما نیست (طوسی، همان: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ (احزاب/ ۳۳، ۵) البته در ادامه آیه با جمله « وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ » می فرماید اگر با قصد و اراده (عمدا) چنین کنید مواخذه می شوید. (همان) در نقلی از پیامبر اسلام نیز (ص) رسیده است که ایشان از انتساب فرد به غیر پدر خود منع کرده است. (کاشانی، بی تا: ۲۵۱/۷) برخی از مفسرین خطا و اشتباه را مربوط به قبل از ورود نهی (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ) و تعمد را به بعد از ورود نهی دانسته اند. (آلوسی، پیشین: ۱۴۶/۱۱) از قتاده نقل شده است که مفاد آیه این است که اگر به خطا فردی را به غیر پدر حقیقی خود نسبت دادید باکی بر شما نیست از این رو آیه اختصاص به فرزند خوانده ندارد. (سایس، ۱۴۲۳: ۶۲۷)

نتیجه گیری

چنان که در متن مقاله اشاره شد، فرزند خواندگی پدیده ای متداول و مرسوم در میان فرهنگ ها و قومیت ها گونه گون بوده است و از گذشته دور مصادیق و گونه های مختلفی از این پدیده نمود یافته است. آنچه که بر رواج و

توسعه آن افزوده است، کارکردها و پیامدهای مختلفی از قبیل نیازهای عاطفی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی بوده است و البته هر نظام اجتماعی مقررات و قوانین خاصی را در جهت ساماندهی و انتظام بخشی به این واقعیت اجتماعی مبذول داشته است. نظام تشریعی اسلام نیز ضمن توجه به کارکردها و پیامدهای این پدیده در بستر اجتماع، در صدد تبیین احکام و مقررات خاص آن برآمده است.

بر اساس آنچه گذشت، از نگاه مفسران قرآن کریم از سویی انواع و گونه‌هایی از فرزندخواندگی را حکایت نموده است و از سوی دیگر با توجه به اهمیت این پدیده در حیات اجتماعی به برخی از احکام و مقررات شرعی پیرامون آن ورود کرده است. این مقاله ضمن اشاره به بعد اول، با ارجاع به نگاه مفسرین و فقهاء در صدد واکاوی دلالت‌های فقهی قرآن در موضوع فرزندخواندگی برآمد. عدم جواز انتساب فرزند خوانده به فرزند پذیر، عدم محرمیت همسر فرزند خوانده، ارث نبردن فرزند خوانده از پذیرنده، عدم وجوب نفقه، جواز وصیت برای فرزند خوانده از احکام فقهی برآمده از قرآن کریم بود.

منابع:

١. طوسی، محمد بن الحسن (١٤٠٠)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، لبنان، دار الكتاب العربی.
٢. ابن اثیر (١٤٠٩)، اسد الغابه، بیروت، دار الفكر .
٣. ابن براج، عبد العزيز بن نحریر (١٤٠٦)، المذهب، قم، جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه بقم.
٤. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (١٤٢٢)، زاد المسیر، لبنان، دار الكتاب العربی.
٥. ابن عاشور، محمد طاهر (١٤٢٠)، التحریر و التنویر، لبنان، موسسه التاريخ العربی .
٦. ابن عجبیه، احمد (١٤١٩)، البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید، قاهره، حسن عباس زکی .
٧. ابن عربی، محمد بن عبد الله (١٤٠٨)، احکام القرآن، لبنان، دار الجيل.
٨. ابن هشام (بی تا)، السیره النبویه، بیروت، دار المعرفه .
٩. ابو حیان، محمد بن یوسف (١٤٢٠)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفكر.
١٠. ازهری، محمد بن احمد (١٤٢١)، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
١١. آل غازی، عبدالقادر (١٣٨٢)، بیان المعانی، دمشق، مطبعه الترقی.
١٢. آلوسی، محمود بن عبد الله (١٤١٥)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الكتب العلمیه.
١٣. انصاری، قدرت الله (١٤٢٩)، موسوعه أحكام الأطفال و أدلتها، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
١٤. انصاری، قدرت الله (١٤٢٩)، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام .
١٥. ایجی، محمد عبد الرحمن (١٤٢٤)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الكتب العلمیه.
١٦. بحرانی، هاشم (١٤١٥)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، موسسه البعثه.

١٧. بيضاوى، عبدالله بن عمر (١٤١٨)، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، بيروت، دار احياء التراث

العربى .

١٨. حكيم، سيد محمد سعيد (١٤٣٣)، منهاج الصالحين، قم، دار الهلال .

١٩. حلى، جعفر بن حسن (١٤٠٨)، شرايع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، قم، اسماعيليان.

٢٠. دهخدا، على اكبر (١٣٧٣)، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.

٢١. زحيلي، وهبه (١٤٣١)، التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج. سوريه، دار الفكر.

٢٢. زرکلى، خير الدين (١٣٩٦)، الأعلام، بيروت، دار العلم للملايين .

٢٣. سايس، حمد على (١٤٢٣)، تفسير آيات الأحكام، بيروت، المكتبة العصرية.

٢٤. سنن ترمذى ج ٥ ص ٣٠ ٣٢٥٨

٢٥. سيوطى، جلال الدين (١٤٠٤)، الدر المنثور فى التفسير بالماثور، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى

نجفى.

٢٦. شهيد ثانى، زين الدين بن على (بى تا)، الروضه البهيه فى الشرح اللمعه الدمشقيه، بى جا، بى نا.

٢٧. صدر، سيد محمد (١٤٣٠)، ما وراء الفقه، بيروت، دار الاضواء .

٢٨. طباطبايى، سيد محمد حسين (١٣٩٠)، الميزان فى تفسير القرآن، لبنان، مؤسسه الاعلمى

للمطبوعات.

٢٩. طبرانى، سليمان بن احمد (٢٠٠٨)، تفسير القرآن العظيم، اردن، دار الكتاب الثقافى .

٣٠. طبرسى، فضل بن حسن (١٣٧٢)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، ناصر خسرو.

٣١. طبرى، محمد بن جرير (بى تا) تاريخ الأمم و الملوك.

٣٢. طوسى، محمد بن الحسن (بى تا)، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث

العربى .

۳۳. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰)، تهران، کتابفروشی صدوق.
۳۴. عیاشی، محمود بن مسعود (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۵. فاضل آبی، حسن بن ابیطالب (۱۴۰۸)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم.
۳۶. فاضل جواد، جواد بن سعید (۱۳۶۵)، مسالك الافهام الى آیات الاحکام، تهران، مرتضوی.
۳۷. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶)، کشف الثام عن قواعد الاحکام، قم، جماعه المدرسین.
۳۸. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰) مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۹. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹)، من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک.
۴۰. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵)، القاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴۱. قرائتی، محسن (۱۳۸۸)، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس های از قرآن.
۴۲. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۴۳. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳)، تفسیر القمی، قم، دار الکتاب.
۴۴. کاشانی، فتح الله (بی تا)، منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۴۵. محبوب، فاطمه محمد (۱۹۹۳)، الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه، قاهره، دار الغد.
۴۶. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۴۷. مراغی، احمد نصطفی (۱۳۷۱) تفسیر المراغی، لبنان، دار الفکر.
۴۸. مشکینی، علی (۱۳۹۲)، قم؛ موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۴۹. مصطفوی، سید حسن (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز نشر آثار مصطفوی .
۵۰. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱)، الفقه علی المذاهب الخمسه، بیروت، دار التیار الجدید .

۵۱. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰) قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۲. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰)، قم، جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه بقم.
۵۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۴. موسوی خوانساری، سید احمد (۱۳۵۵)، جامع المدارک، تران، مکتبه الصدوق.
۵۵. نجفی، محمد حسن (بی تا)، جواهر الکلام، بیروت، ار احیاء التراث العربی.
۵۶. واحدی، علی بن احمد (۱۴۱۱)، اسباب نزول القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.